

## اخلاق کاربردی: ماهیت، روش‌ها و چالش‌ها<sup>۱</sup>

زهرا خزاعی<sup>۲</sup>

### چکیده

اخلاق کاربردی شاخه‌ای از اخلاق هنجاری است که به واسطه تمرکز بر جزئیات، از دو شاخه فرا اخلاق و نظریه‌های هنجاری متمایز می‌گردد. درباره ماهیت، محتوا و شیوه‌های استدلال آن، اتفاق نظر وجود ندارد. ارزیابی عملکردها، حل مشکلات یا شناسایی هنجارها و کدهای اخلاقی، به کمک محتوای درونی یا برونی و با استفاده از شیوه‌های بالا-پایین یا بالعکس، از جمله مسائل نزاع برانگیز در این شاخه علمی است. در این نوشتار، پس از تحلیل و ارزیابی رویکردهای مختلف درباره ماهیت، محتوا و روشهای اخلاق کاربردی و ذکر چند مورد از چالش‌های مطرح، در نهایت پیشنهادهایی برای پایان بخشیدن به این نزاع‌ها ارائه شده است.

کلید واژه‌ها: اخلاق کاربردی، اخلاق حرفه‌ای، ماهیت اخلاق کاربردی، روش‌های اخلاق کاربردی، محتوای اخلاق کاربردی.

۱. این مقاله متعلق به پروژه اخلاق کاربردی است که با حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه قم انجام شده است.

۲. استادیار دانشگاه قم

## مقدمه

اخلاق کاربردی<sup>۱</sup> شاخه‌ای از اخلاق هنجاری<sup>۲</sup> است، که به واسطه تمرکز ویژه بر موارد عینی و جزئی و تلاش برای بررسی و حل معضلات اخلاقی، از فرااخلاق<sup>۳</sup> و نظریه‌های هنجاری متمایز می‌شود؛ این شاخه که به لحاظ محتوایی می‌توان نشانه‌هایی از آن را در آثار سقراط، افلاطون، لاک، کانت، بنتام، میل، نیچه و سارتر یافت، رسماً از سال ۱۹۶۰م. به عنوان شاخه‌ای از اخلاق مطرح گردید. ردیه سقراط بر مجازات محکومینی که مستحق آن نبودند، دفاع راسل از نافرمانی شهروندانی که با ساخت سلاح‌های اتمی مخالفت می‌رزیدند، دفاع لاک از مسامحه و تحمل دینی، نظر هیوم درباره خودکشی، استدلال کانت بر نادرستی دروغگویی حتی به انگیزه جلوگیری از ضرر دیگران، دیدگاه بنتام درباره حقوق بشر، دفاع جان استوارت میل از برابری زنان و مردان و مخالفت سارتر با نسل کشی در ویتنام، از جمله شواهدی است که سابقه دیرین این حوزه را تأیید می‌کند. (Bedau, 2004: 81)

پیش از سال ۱۹۶۰ م.، نظریه‌های اخلاق هنجاری و فرا اخلاق، بخش اصلی فلسفه اخلاق را تشکیل می‌داد و در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ م.، تلاش فیلسوفان درباره مباحث زبانی و تحلیلی اخلاق به اوج خود رسیده بود.

اما به تدریج، گرایش نویسندگان و فیلسوفان به تحلیل و بررسی مسائل مربوط به جنگ ویتنام، تبعیض نژادی، بی‌عدالتی اجتماعی، به انضمام پرسش‌های اخلاقی مربوط به حوزه پزشکی و علوم زیستی، و یافتن راه حلی برای معضلاتی مشابه این، باعث روی آوردن جدی به این حوزه فکری شد که با طرح پرسش‌های نو درباره حرفه‌های مختلف و یا موضوعات متفاوت، به تدریج شاخه‌های زیر مجموعه اخلاق کاربردی،

1. Applied Ethics
2. Normative Ethics
3. Meta-Ethics

یعنی اخلاق پزشکی، زیست محیطی، تجارت، مهندسی، ورزشی، سیاسی، حقوقی، و ... شکل گرفت.

پیتر سینگر<sup>۱</sup>، اولین فیلسوفی است که با به کار بردن واژه اخلاق کاربردی و راه اندازی مرکز پژوهشی، شرایط اعلان موجودیت اخلاق کاربردی را فراهم کرده است. پیش از وی، هنری سیجویک، با نگارش کتاب اخلاق عملی، به گونه غیر محسوسی، برای تلفیق نظریه اخلاقی و عمل، به بررسی نزاع‌های اخلاقی پرداخت که بعدها تحت عنوان اخلاق کاربردی مطرح گردید. این کتاب که در حوزه اخلاق عملی و کاربردی به عنوان اثری کلاسیک شمرده می‌شود، از جداسازی مطالعه اخلاق از سیاست، دین و اقتصاد ممانعت به عمل می‌آورد و با این کار محتوای کتاب "شیوه‌های اخلاق" را کامل می‌کند. (Bok, 1998: V1) به هر دلیل، در آثار نویسندگان، اثری از پیشینه و تأثیر این کتاب، در شکل‌گیری اخلاق کاربردی، که گاه مترادف با اخلاق عملی به کار می‌رود، دیده نمی‌شود. (برای مطالعه در باره علل نگا: همان، VII, VIII)

پیتر سینگر نیز به دلیل وجود رد پای این پژوهش در آثار پیشینیان، سال ۱۹۶۰ م. را به عنوان سال احیاء این نوع رویکرد نسبت به مسائل اخلاقی تلقی می‌کند نه پیدایش آن، و تلاش‌های بسیاری برای توجه دادن فیلسوفان و متخصصان به این امر مهم انجام می‌دهد.

اخلاق حرفه‌ای، فلسفه کاربردی و اخلاق عملی از دیگر واژه‌هایی است که گاه به خطا یا به درستی، معادل اخلاق کاربردی به کار می‌روند؛ اما با توجه به حوزه گسترده فلسفه کاربردی، که شامل مشکلات مربوط به هنر، سیاست، حقوق، اخلاق و ... می‌شود، مشخص است که اخلاق کاربردی تنها بخشی از این موضوع علمی محسوب می‌شود و با توجه به گستردگی موضوعات اخلاق کاربردی، که اخلاق حرفه‌ای تنها بخشی از آنها را تشکیل می‌دهد، معادل نبودن آنها نیز محرز می‌گردد. با آنکه می‌توان

---

1. Peter Singer

اخلاق عملی را به لحاظ مصداقی معادل اخلاق کاربردی دانست T بعضی ترجیح می‌دهند اخلاق کاربردی را به لحاظ ارتباطش با نظریه‌ها و اصول کلی اخلاقی از اخلاق عملی که به اعتقاد آنها با امور جزئی و عینی ارتباط دارد و نقطه شروع استدلال اخلاقی تلقی می‌شود، متمایز کنند. در مجموع، اخلاق کاربردی را به لحاظ گستره می‌توان در حوزه فردی، شامل اخلاق خانواده، روابط شخصی مثل دوستی با دیگران و رابطه با پیران و جوانان، و در حوزه اجتماعی، شامل اخلاق علم و تکنولوژی، زیست پزشکی، زیست محیطی، سیاسی، حقوقی، رسانه‌ای، ورزشی و ... دانست که طبیعتاً اخلاق حرفه‌ای را نیز در برمی‌گیرد.

نویسندگان، علل مختلفی را برای گرایش فیلسوفان به این شاخه ذکر کرده‌اند. برخی، علاقه فیلسوفان را به اخلاق کاربردی صرفاً بخشی از گرایش‌های آنها به تحلیل و حل مشکلات اجتماعی ناشی از نابسامانی‌های اخلاقی می‌دانند، زیرا به اعتقاد آنها مشکلات اخلاقی، علت نارسایی‌ها و رویدادهای ناگوار اجتماعی‌اند، نه معلول یا بخشی از آنها (Noble & Singer, 1982:7) و بعضی دیگر، گرایش به اخلاق کاربردی را در سال‌های اخیر، ناشی از پیچیدگی‌های جامعه مدرن و رشد تکنولوژی می‌دانند که باعث شده تا حوزه‌های متعددی را به لحاظ اخلاقی درگیر کند و برخی معتقدند با افزایش مشکلات اخلاقی و مشخص نبودن راه حل مناسبی در این باره و ایجاد این تردید، که احتمالاً هیچ قانون و شیوه خاصی برای تفکیک امور درست از نادرست وجود ندارد، فیلسوفان را به صرافت انداخت تا برای حل معضلات اخلاقی، شیوه‌هایی از استدلال اخلاقی را مطرح نمایند و سعی کنند تا براساس نظریه‌های اخلاقی، راهی برای حل مشکلات اخلاق عملی و اجتماعی بیابند؛ (همان) مشکلاتی همانند سقط جنین، پژوهش‌های ژنتیکی، مرگ ترحم آمیز، جنگ و صلح، تروریسم، نژادپرستی<sup>۲</sup>، فقر،

1. Aethanasia
2. Racism.

بی‌عدالتی و ... بسیاری از آنها تصمیم گرفتند که مستقلاً یا به کمک متخصصین حرفه‌ها، با تهیه پروتکلی از الزامات اخلاق حرفه‌ای، راهنمایی را برای استفاده دولت‌مردان و سازمان‌ها در باره مسائل رایج اخلاقی فراهم کنند.

این حوادث منجر به نگارش کتاب‌های اخلاقی و سیاسی بسیار تأثیرگذاری مثل نظریه عدالت راولز گردید و به تدریج این ایده پذیرفته شد که شیوه‌هایی برای ارزیابی موارد جزئی وجود دارد. به هر حال این امور باعث رشد رشته‌ها و گروه‌های پژوهشی اخلاق کاربردی در مراکز دانشگاهی و غیر دانشگاهی گردید و مجلات متعددی درباره موضوعات مختلف اخلاق حرفه‌ای و دیگر موضوعات اخلاق کاربردی منتشر شد. هم‌اکنون این رشته در مهم‌ترین دانشگاه‌های دنیا به‌عنوان رشته‌ای معتبر محسوب می‌شود.

### ماهیت اخلاق کاربردی

درباره ماهیت اخلاق کاربردی نظریه واحدی ارائه نشده است. برخی تعریف‌ها ناظر به وظایف اخلاق کاربردی است و بعضی با توجه به محتوا و روش‌های مورد استفاده انجام شده است. و باز در هر کدام، هر فردی با توجه به وظایف، محتوا و روش‌های احتمالی‌ای که برای اخلاق کاربردی در نظر می‌گیرد، به تعریف آن اقدام می‌کند. به دلیل همین سر درگمی و حیرت است که برخی تبیین ماهیت آن را امری دشوار می‌دانند. (Beauchamp, 2003:2)

در اینجا با توجه به وظایف احتمالی اخلاق کاربردی، سه رویکرد مطرح را توضیح می‌دهیم و به دیدگاه‌های مربوط به محتوا و روش، در بخش‌های آتی می‌پردازیم.

۱. برخی از نویسندگان، اخلاق کاربردی را شاخه‌ای از اخلاق تلقی می‌کنند که به دلیل توجه خاص و صریحش به موارد عملی و نزاع انگیز از دو شاخه دیگر متمایز می‌شود. به اعتقاد آنها، فیلسوفان با به کار بردن قوانین، اصول و نظریه‌های اخلاقی، صرفاً به حل مشکلات عملی مبادرت می‌ورزند؛ مطابق این دیدگاه،

اخلاق کاربردی وظیفه‌ای جز حل مشکلات اخلاقی ندارد و تحلیل مفاهیم و نظریه‌ها، و همچنین به‌کارگیری استدلال اخلاقی ابزار مفیدی برای بررسی و حل مشکلات است. (همان)

در این رویکرد، مسائل مطرح در حوزه اخلاق کاربردی، الزاما باید از دو ویژگی برخوردار باشند: اول اینکه باید مشکلی وجود داشته باشد که فرد، گروه یا سازمان در شرایط خاصی با آن مواجه بشوند. دوم اینکه، آن مشکل، حتما باید به لحاظ اخلاقی مورد ملاحظه و بررسی قرار گیرد. در نتیجه مشکلات زیبایی شناختی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ... در صورتی که با رویکرد اخلاقی مورد بررسی قرار نگیرند، ذیل این رشته علمی واقع نمی‌شوند. گرچه ممکن است در موارد بسیاری، هر یک از این مسائل با مسائل اخلاقی هم پوشانی داشته باشند، بدین معنا که مسأله اجتماعی، مسأله اخلاقی نیز تلقی شود، اما در صورت نگاه استقلال‌ی به مشکلات مذکور، اخلاق کاربردی عهده دار حل آنها نیست، هر چند ممکن است در حوزه فلسفه کاربردی مورد پردازش قرار گیرند. (Fieser,2006:1)

فیلسوفان در این موارد باید تلاش کنند تا ببینند چگونه می‌توانند از نظریه‌های اخلاق هنجاری، یعنی سودگروی، وظیفه‌گروی و اخلاق فضیلت، و اصول مستنبط از آنها، در موقعیت‌های گوناگون، بهره ببرند.

۲. در رویکرد دوم، کاربرد اصول، ارزش‌ها و نظریه‌های اخلاقی، صرفاً به انگیزه تحلیل و ارزیابی عملکردهای اجتماعی و سیاست‌های موجود در حرفه‌ها، تکنولوژی، امور دولتی و موضوعاتی انجام می‌گیرد که با این رشته در ارتباطند. (Bedau,81;Macintyre,2002:2-3) در اینجا بدون آنکه فرد، گروه یا سازمان، در شرایط ویژه با مشکل اخلاقی خاصی مواجه شده باشد، فضای موجود اقتضای این را دارد که گروهی بخواهند تا عملکردها یا حتی قوانین حرفه‌ای را مطابق با اصول اخلاقی و یا کدهای اخلاق حرفه‌ای مورد بازبینی و ارزیابی قرار دهند، هر چند این احتمال وجود دارد که پیشامدهای خاصی، فرد، صاحبان حرف یا فیلسوفان را

به فکر ارزیابی عملکردها و قوانین انداخته باشد، اما این عملکرد، به عنوان یک مشکل، موضوع بررسی واقع نمی‌شود.

در این رویکرد، نه تنها رفتارهای صاحبان حرف (اعم از مدیران و کارمندان)، سیاستمداران، مخترعان و صنعت گران، و یا حتی زنان و مردان در روابط اجتماعی و خانوادگی، مورد ارزیابی اخلاقی قرار می‌گیرد، بلکه امکان این وجود دارد که افراد به لحاظ منشی نیز مورد سنجش و تحلیل قرار گیرند. این ارزیابی معمولاً بر اساس معیارها و اصول موجود در اخلاق فضیلت، قابل تحقق و انجام است.

۳. در این رویکرد، فرد، گروه یا سازمان، الزاماً نه برای حل مشکلات اخلاقی و نه برای ارزیابی عملکردها، بلکه صرفاً به انگیزه فهم وظایف اخلاقی خود، نظریه‌های اخلاقی را به کار می‌گیرند و در این باره سعی می‌کنند با تطبیق آن اصول و قوانین کلی بر موارد جزئی، وظایف اخلاقی خود را در موقعیت‌ها و شرایط گوناگون تشخیص دهند.

مطابق این دیدگاه، وظیفه اخلاق کاربردی این است که این توانایی را در فرد یا افراد ایجاد کند که آنها بتوانند در شرایط متفاوت، عمل درست را از نادرست متمایز کنند. از این رو مهم در اینجا، شناسایی هنجارها، قوانین اخلاقی و سپس تصمیم‌گیری اخلاقی در شرایط و موقعیت‌های خاص و جزئی است. فرض کنید قرار است  $x$  از امروز به عنوان یک کارمند مشغول به کار شود و او تمایل دارد که همه اصول اخلاقی، اعم از اصول اخلاق حرفه‌ای و غیر حرفه‌ای را رعایت کند، در اینجا چه وظایفی بر عهده دارد و چگونه می‌تواند نسبت به وظایف خود آگاهی پیدا کند؟ طبیعتاً وی برای تحقق آرزویش باید کدهای اخلاقی حرفه اش را و همچنین دیدگاه‌ها و اصول اخلاقی مورد نیاز را شناسایی کند اما این دیگر وظیفه فیلسوفان و متخصصان است که در کنار تلاش او به او بیاموزند که چگونه می‌تواند در شرایط گوناگون، تصمیمات صحیح اخلاقی بگیرد، پیش از آنکه با مشکلی مواجه شود.

همان‌گونه که از سه تعریف فوق برمی‌آید، اولاً لازمه موفقیت در این حوزه، آشنایی فیلسوف یا متخصص اخلاقی، با نظریه‌ها و هنجارهای اخلاقی و آگاهی از وقایع و

حوادث جزئی است. ثانیاً گرچه سه تعریف فوق، در ظاهر، با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند، واقعیت این است که هر کدام، بخشی از وظایف اخلاق کاربردی را مورد توجه قرار داده و از همان زاویه به توصیف آن پرداخته‌اند. در تعریف اول، اخلاق کاربردی ناظر به کاربرد اصول است اما فقط در زمینه مشکلات جزئی و پیشامدهای خاصی که افراد یا سازمان‌ها با آن مواجه هستند. در این حالت، فیلسوفان هیچ‌گاه به انگیزه ارزیابی، رفتارهای افراد یا عملکردهای سازمان‌ها را مورد توجه قرار نمی‌دهند. در دیدگاه سوم، این وظیفه، از جنبه خاصی لحاظ شده است.

به رغم اهمیت هر کدام از این جنبه‌ها، اگر آنها را به طور مستقل از یکدیگر مورد ملاحظه قرار دهیم، در صورتی که لازمه پاسخ‌گویی به مشکل اخلاقی این باشد که عملکردها را به صورت گسترده‌تر ارزیابی کنیم، یا در رویکرد دوم و سوم، افراد یا سازمان‌ها با مشکلاتی مواجه شوند، چه کسی و چه شاخه اخلاقی عهده‌دار حل این مشکل خواهد بود؟ به دلیل آنکه هیچ‌وجه معقول و منطقی‌ای (جز تجربه‌های متفاوت) برای جداسازی وظایف اخلاق کاربردی وجود ندارد، پس بهترین راه این است که سه تعریف فوق را منفرداً لحاظ نکرده و تعریف جامعی از ماهیت اخلاق کاربردی ارائه کنیم که به نحو دقیق‌تر و کامل‌تری بتواند گویای وظائف اخلاق کاربردی و در نتیجه روشن‌گر ماهیت این شاخه علمی باشد. در این صورت، اخلاق کاربردی، می‌تواند هر سه وظیفه مذکور را از جهات مختلف بر عهده بگیرد.

کورت بایرتز<sup>۱</sup> برای مشخص نمودن ماهیت اخلاق کاربردی، از ویژگی‌های اخلاق کاربردی و تمایز آن از دیگر حوزه‌های اخلاق کمک می‌گیرد؛ تفاوت در هدف و محتوای تأمل اخلاقی، فرآیند عملکرد، نتیجه نهایی و استفاده کنندگان از جمله اموری است که مورد استفاده او قرار گرفته است، که به اجمال به آنها اشاره می‌شود و در بخش‌های آتی برخی از آنها به تفصیل مورد پردازش قرار خواهند گرفت.

1. Kurt Bayertz



الف) هدف اخلاق کاربردی، توسعه شناخت یا تعمیق فهم مفاهیم اخلاقی نیست، بلکه هدف اصلی، ارائه توصیه‌هایی است که به‌طور عملی مفیدند یا برای تصمیم‌گیری اخلاقی، مؤثر واقع می‌شوند و به جای حل معضلات فرضی با مشکلات واقعی سرو کار دارد که حرفه‌های گوناگون و موضوعات مختلف با آن مواجهند، در نتیجه صرفاً با به‌کاربردن نظریه‌ها و اصول کلی نمی‌توان مشکلات اخلاقی رایج را حل کرد؛ زیرا این مشکلات گرچه هنجاری‌اند، اغلب، به شیوه پیچیده‌ای با پرسش‌های تجربی مرتبطند؛ به همین دلیل فیلسوفان علاوه بر اینکه نیازمند به کارگیری شیوه‌های عملی‌تر و کاربردی‌تر برای ارائه راه حل‌های عملی هستند، لازم است تا گذشته از اطلاع از نظریه‌های اخلاقی، درباره حوادث و روابط واقعی نیز، آگاهی‌های جزئی و عینی داشته باشند.

به اعتقاد نویسنده، با توجه به این ویژگی، باید تأمل درباره اخلاق کاربردی را با تعیین بافت اجتماعی که این اخلاق در آن توسعه یافته و با کارکردش در آن بافت، نه بطور انتزاعی، توضیح داد.

ب) اخلاق کاربردی، علاوه بر محتوا و شیوه تأمل اخلاقی، از جهت فاعلی که با آن سرو کار دارد نیز با بقیه شاخه‌های اخلاقی تفاوت دارد.

فاعل، یعنی کسی که در این حوزه می‌اندیشد، نه یک الگوی اخلاقی همانند سقراط است که علاقه مند است تا همه شهروندان در تأمل سهیم باشند، نه یک محقق معمولی است که کار تحقیقی خود را با تأمل درباره یک مشکل، آغاز می‌کند؛ بلکه از نظر نویسنده، فاعل، متخصص ماهر و آگاهی است که این وظیفه خاص برعهده او گذاشته شده است. متخصص یعنی کسی که با مشکلات حرفه‌ای و یا موضوعات جزئی غیر حرفه‌ای آشناست، علاوه بر اینکه با نظریه‌های اخلاقی و کدهای اخلاق حرفه‌ای آشنایی کامل دارد و از توانایی استدلال اخلاقی نیز برخوردار است.

متفکران، توافق چندانی درباره ماهیت این متخصص ندارند. برخی این تأمل را وظیفه فیلسوفان اخلاق می‌دانند که به دلیل آگاهی به نظریه‌ها، تحلیل و استدلال اخلاقی، توانایی حل مشکلات را دارند و بعضی این مسئولیت را صرفاً بر عهده

متخصصین حرفه‌ها می‌گذارند که به دلیل تعلق به حوزه خاصی، به‌طور ملموس‌تر، علمی‌تر و روشن‌تر با مشکل ارتباط دارند. در نتیجه در این رویکرد، پزشکان وظیفه تحلیل و حل مشکلات اخلاق پزشکی را برعهده دارند و مهندسان باید درباره اخلاق مهندسی بیندیشند و بقیه شاغلان و افراد نیز به تناسب حرفه یا موضوع مرتبط بدین کار اقدام می‌کنند.

اغلب نویسندگان، این وظیفه را برعهده هر دو گروه نهاده‌اند، یعنی از سویی دانشمندان به دلیل تخصص‌های حرفه‌ای خود، باید به تحلیل و بررسی مشکلات بپردازند، از سوی دیگر فیلسوفان، به دلیل آگاهی، تخصص و توان فلسفی خود، باید به تطبیق نظریه‌های اخلاقی بر موارد جزئی، همت گمارند و با هم، راهی برای رهایی از مشکل بیابند، با آنکه غالباً بر نقش فیلسوفان در این باره تأکید بیشتری شده است. مثلاً سینگر، در مقاله «چگونه تصمیم بگیریم؟» چهار ویژگی را به‌عنوان امتیاز فیلسوفان اخلاق بر می‌شمرد، یعنی فهم براهین منطقی، فهم مفاهیم اخلاقی، آگاهی از نظریه‌های اخلاقی و وقت وسیع برای تفکر و پردازش مسائل اخلاقی، و به همین دلیل نقش فیلسوفان را در حل معضلات، ضروری‌تر و ارزنده‌تر تشخیص می‌دهد، اما با این حال تأکید می‌کند که این افراد، نه حکیمند و نه هیچ بصیرت اخلاقی نسبت به حقایق اخلاقی دارند؛ بلکه صرفاً به ماهیت نظریه‌های اخلاقی و شیوه‌های ممکن استدلال اخلاقی، آگاه بوده و به‌همین دلیل، توانایی بهره‌گیری از این استدلال را دارند. در مجموع، به نظر می‌رسد نظریه ترکیبی، به دلیل جامعیت آن و با توجه به واقعیت، کارآمدتر و مفیدتر است.

ج) اخلاق کاربردی، به دلیل سر و کار داشتن با حرفه‌های مختلف و قوانین حرفه‌ای، به لحاظ فرآیند عملکرد و شیوه‌های استدلال با بقیه شاخه‌های اخلاق متفاوت است.

د) نتیجه فرآیند تأملی در این شاخه، ارائه یک پروتکل یا توصیه نامه اخلاقی است، و متخصصان وابسته به نهادها و سازمان‌ها، باید به کمک فیلسوفان، به نگارش

چنین توصیه‌نامه‌ای مبادرت ورزند.

ه) افرادی که نهایتاً از محصول این تأمل بهره می‌برند، دانشگاهیان و هم‌کاران علمی فیلسوفان نیستند؛ بلکه پزشکان، تجار، زنان و مردان عادی، مهندسان کارخانه‌ها و سیاستمداران از جمله کسانی هستند که از آن استفاده عملی می‌کنند. (Bayertz, 2003: 36-43)

### محتوا و منابع اخلاق کاربردی

اگر هر یک از امور فوق، یعنی حل مشکل، داوری یا تشخیص حکم را به‌عنوان وظیفه اخلاق کاربردی بپذیریم، با دنیای پرسش مواجه می‌شویم:

اول اینکه، به کمک چه اصول، ارزش‌ها و قوانینی می‌توان به حل یک مشکل یا داوری پرداخت؟ به عبارت دیگر، منابع محتوایی اخلاق کاربردی چیست؟ دوم اینکه، به فرض برخورداری از منابع شایسته، از چه شیوه‌هایی می‌توان برای تحقق وظایف فوق بهره برد؟

پاسخ پرسش اول را در این بخش می‌دهیم و بررسی روش‌ها را به بخش بعدی واگذار می‌کنیم.

معمولاً در ادبیات مربوط به منابع شایسته در اخلاق کاربردی، با سه نوع پاسخ مواجه می‌شویم:

محتوای درونی،

محتوای بیرونی،

آمیخته‌ای از این دو؛

مراد از محتوای درونی این است که اصول و فرمانهای اخلاقی یا معیارهای عملی را باید از درون هر حرفه یا گروه یا موضوع خاصی جستجو کرد؛ معیارهای درونی هر حرفه برای ما امکان ارزیابی رفتارهای مطرح در آن حرفه و یا تفکیک ناهنجارها از هنجارها و هم‌چنین حل مشکلات ویژه آن را فراهم می‌کند؛ مثلاً پزشکان مجموعه‌ای از ارزش‌های اخلاقی را می‌پذیرند که با حرفه پزشکی آنها ارتباط داشته و ماهیت اصلی

عمل پزشکی را تعیین و تعریف می‌کند، ارزش‌ها و فرمانهای اخلاقی موجود در حرفه پزشکی، بیانگر فضایی است که هر فردی به عنوان پزشک، شایسته برخورداری از آنهاست و باید به قوانینی که متفاوت با قوانین اخلاقی مهندسی است، عمل کند؛ شرافت حرفه پزشکی با تبعیت از کدهای اخلاقی درونی شکل می‌گیرد، همان‌گونه که برای مهندسان، تجار، روزنامه‌نگاران و هرکدام از حرفه‌های دیگر، قالب‌های اخلاقی وجود دارد که به دلیل ارتباط با وظایف و نقش‌های خاص شایگان آنها، با فضایل و قوانین حرفه پزشکی متفاوت است.

ارزش‌های درونی در این بخش، مختص به حرفه‌ها نیست، بلکه هر موضوع خاصی از ارزش‌های اخلاقی خاصی تبعیت می‌کند. این رویکرد درباره خانواده، سیاست، محیط زیست، تعلیم و تربیت، روابط اجتماعی و شخصی، با توجه به ویژگی‌ها و عملکردهای خاص خود، به گونه‌های متفاوتی معنا پیدا می‌کند.

اما مطابق دیدگاه دوم، یعنی برون‌گرایی، هنجارها و قوانین اخلاقی، بی‌ارتباط با وظایف شغلی و خارج از فضای حرفه‌ای تعیین می‌شوند. تئوری‌های اخلاقی، آموزه‌های دینی، دیدگاه‌های عمومی و رایج در جامعه، قوانین قراردادی و ... از جمله معیارهای بیرونی هستند که به کمک آنها می‌توان به ارزیابی عملکردها و یا حل معضلات پرداخت.

دو رویکرد مذکور، به رغم نقاط قوت، هرکدام با نارسایی‌هایی مواجهند. در رویکرد اول، با توجه به اینکه ارزش‌ها و معیارهای درونی حرفه‌ها معمولاً توسط سازمان‌ها، نهادها و افراد آگاه از حرفه‌ها، نه الزاماً متخصصین اخلاقی، مشخص می‌شوند، احتمال این خطر وجود دارد که این معیارها چندان با ارزش‌های اخلاقی سازگار نبوده و به لحاظ اخلاقی قابل دفاع نباشند. و یا آنکه به دلیل ناآگاهی متخصصان از پیشرفت‌ها و رویکردهای مختلف موجود در اخلاق، فرمانهای اخلاقی، به‌طور بسیار سطحی وضع شده باشند. مشکل دیگر، تأثیر تغییرات اجتماعی بر تغییر هنجارهای اخلاقی است. بدین معنا که با توجه به زندگی پیچیده اجتماعی و

پیشرفت‌های مطرح در عرصه علم و تکنولوژی، اقتصاد و فرهنگ و تغییر در دیدگاه‌های سیاسی و ... هر آن احتمال روی دادن دو مشکل وجود دارد: از سویی ممکن است با نادیده گرفتن این تغییر و تحول، از تغییرات لازم در الزامات اجتماعی و اخلاقی کاسته شود. از سوی دیگر، این وابستگی، مشکل بی‌ثباتی و متغیر بودن کدهای اخلاقی را به دنبال دارد که هر دو پیامد، نواقص و خطراتی را برای اخلاق ایجاد می‌کند. مشکل عمده‌ای که برون‌گرایان با آن روبرو هستند، تعیین مناسب‌ترین منبع برای بررسی و حل مشکلات اخلاقی است. نظریه‌های اخلاقی، آموزه‌های دینی، قراردادهای اجتماعی و دیگر منابع، نیازمند ارزیابی و مقایسه جدی هستند تا میزان دخالت هر کدام در تصمیم‌گیری اخلاقی مشخص شود. فیلسوفان از بین منابع فوق، نظریه‌های اخلاقی را بر می‌گزینند، اما گزینش بهترین نظریه و دقیق‌ترین معیار، فیلسوفان و بویژه متخصصان حرفه‌ها را در هنگام تصمیم‌گیری، دچار حیرت و سرگردانی می‌کند.

افرادی که به نظریه خاصی گرایش دارند، سعی می‌کنند براساس معیارهای آن نظریه، مشکلات اخلاقی را حل کنند. مقاله «نظریه اخلاقی و سقط جنین»<sup>۱</sup> هرست هاوزس<sup>۲</sup>، نمونه‌ای از این قبیل است. اما روی آوردن به این رویکرد، به رغم صحت و سهولت، شاید پایان بخش نزاع‌ها و پرسش‌های مطرح در حوزه اخلاق نباشد، و طرفداران یک نظریه حداقل باید اجازه دهند تا مسأله فوق، براساس اصول کلی و نظریه‌های دیگران نیز مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد تا شاید شاهدهی برتأیید یا رد دیدگاه خود بیابند.

دیدگاه سوم در بردارنده دو دیدگاه فوق است؛ اما با این پیش‌فرض که الزامات اخلاقی، به شیوه‌های گوناگون، در فرهنگ‌ها، جوامع و گروه‌های متفاوت شکل گرفته‌اند. در این دیدگاه، اعضاء حرفه‌ها و نهادها، صرفاً براساس معیارهای درونی

حرفه‌ای خود به تعیین وظیفه اخلاقی نمی‌پردازند و براین اساس، عمل خود و دیگران را ارزیابی نمی‌کنند، بلکه این امور را وابسته به معیارهای ثابتی می‌دانند که از خارج، از سوی جامعه و فرهنگ بر آنها تحمیل می‌شود، اما طبیعتاً به دلیل وابستگی اخلاق به فرهنگ و تغییر و گوناگونی فرهنگ‌ها و جوامع، اخلاقیات درونی حرفه‌ها هم به تبع آن تغییر می‌کند و فرد باید این مهم را نیز در نظر داشته باشد، گرچه نقش نظریه‌ها و معیارهای اخلاقی را هم در این باره نباید نادیده گرفت.

به رغم قوت این دیدگاه، در مقایسه با دو رویکرد درون‌گرایانه و برون‌گرایانه، بیچامپ به دلیل مرتبط دانستن ارزش‌ها و معیارهای اخلاقی با جامعه و فرهنگ، ما را از خطر نسبی‌گرایی آگاه می‌کند که نتیجه آن نهایتاً فقدان هنجارها و اصول عام اخلاقی ثابتی است که این رهیافت، در صدد تبیین و حمایت از آن برآمده است، (Beauchamp, 2003: 81) گذشته از دیگر معضلاتی که نسبی‌گرایی با آن مواجه است. اما با دقت بیشتر می‌توان مزایایی را برای این قول برشمرد: اول اینکه در این رویکرد، از نقش نظریه‌ها و معیارهای هنجاری غفلت نشده است. ثانیاً طبیعی است که با توجه به پیشرفت‌های علمی، امکان دارد تغییراتی در فرمانهای اخلاقی این حوزه‌ها ایجاد شود. اما این الزاماً به معنای مخالفت با معیارهای ثابتی نیست که مورد تأیید قرار گرفته است، یعنی احتمال تغییر مجدد فرمانها، بر اساس قوانین و اصول ثابت و نگارش توصیه‌های جدید وجود دارد. ثالثاً اگر قرار است متخصصان و فیلسوفان، به کمک هم به تهیه پروتکل اخلاقی یا حل معضلات بپردازند، به طور طبیعی صرفاً بر اساس نظریه‌های اخلاقی، این امر ممکن و صحیح نیست. بلکه هر فیلسوفی باید قوانین اخلاقی حرفه‌ای را در ارزیابی عملکردها و یا حل مشکلات، مورد نظر داشته باشد، قوانینی که با توجه به ویژگی‌های آن حرفه‌ها و بر اساس معیارها و اصول اخلاقی تعیین شده‌اند.

## روش‌ها

مسئله دیگری که در اینجا باید مورد بررسی قرار گیرد، روش به‌کارگیری اصول و

قوانین اخلاقی برای تحقق اهداف اخلاق کاربردی است که قبلاً بدان اشاره شد. فیلسوفان شیوه‌های متعددی را برای انجام استدلال اخلاقی به کار می‌برند که با توجه به نوع و نحوه به کارگیری مقدمات با یکدیگر متفاوتند؛ با توجه به این امور، این روش‌ها، روش‌های بالا به پایین<sup>۱</sup>، پایین به بالا<sup>۲</sup> و تعادل متاملانه<sup>۳</sup> و به لحاظ دیگر، سهل و پیچیده نامیده می‌شوند.

در شیوه نخست، فرد از حوزه کلی به سوی حوزه جزئی حرکت می‌کند در حالی که مجموعه‌ای از اصول، قواعد، معیارها یا قوانین کلی، مقدمه اصلی برهان را تشکیل می‌دهند و مقدمه دیگر، گویای موقعیت خاصی است که در آن قرار گرفته‌ایم؛ به این نوع شیوه که از طریق آن، وظیفه خاصی را براساس امور کلی تعیین می‌کنیم، اصطلاحاً شیوه از بالا به پایین اطلاق می‌شود. (همان، ۸-۷). در این معنا، اخلاق، کاربردی شده بدین معنا که نتیجه مورد نظر، از باورهای رایج در جامعه، نظریه‌های اخلاقی و قوانین استخراج شده است. این نحوه استدلال ممکن است به تناسب دشواری یا سادگی موضوع، و یا مشخص بودن یا نبودن مقدمه کلی، به صورت ساده یا پیچیده شکل بگیرد. به سه نمونه زیر توجه کنید:

می‌دانیم x خلف وعده می‌کند، درعین حال می‌دانیم که خلف وعده خطاست. در اینجا به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که عمل x خطاست.

اما گاهی مسأله پیچیده‌تر است: مثلاً از جمله مسائلی که در اخلاق پزشکی مطرح است، مرگ ترحم‌آمیز است؛ بدین معنا که بیماری به دلیل رنج و ناراحتی ناشی از بیماری‌اش، از پزشک تقاضا می‌کند که به طریقی برای کمک به وی، اقدام به کشتن او کند؛ در اینجا پزشک چگونه باید تصمیم بگیرد؟ ممکن است پزشکی براساس اصولی همانند حفظ خود مختاری بیمار، احترام به او و توجه به موقعیت خاص او، یعنی اینکه

بیمار مورد نظر، رو به مرگ و در حال درد است، نتیجه بگیرد که باید مقدمات این عمل را فراهم سازد.

در حالت سوم، فرد در زمان برخورد با مشکل، باید براساس معیارهای مطرح در سه نظریه سودگروی، وظیفه‌گروی و اخلاق فضیلت تشخیص دهد که چه وظیفه‌ای بر عهده دارد. در اینجا فرد یا نتایج حاصل از نظریه‌ها را با هم مقایسه می‌کند و بهترین را برمی‌گزیند یا با اتخاذ یک تئوری، درباره نتایج دو نظریه دیگر به دقت می‌اندیشد. (Bedau:81)

شیوه دوم که به روش پایین به بالا موسوم است، به جای تأکید بر قواعد کلی، بر تصمیمات جزئی عملی نظر دارد. در این شیوه، ما از ابتدا قواعد و اصول معینی را در اختیار نداریم، تا براساس آن، وضعیت خود را به لحاظ اخلاقی تشخیص داده و تصمیم‌گیری کنیم که در شرایط مورد نظر چه باید کرد؛ بلکه در این شیوه، توافقات و رفتارهای اجتماعی افراد به عنوان نقطه شروع استدلال و تصمیمات اخلاقی انتخاب می‌شود که با توسعه آن به موارد جدید می‌توان تصمیمی مشابه تصمیمات گذشته گرفت و از مجموع آنها به حکم و اصلی کلی دست یافت.

این شیوه استنتاجی یا استقرائی که از مطالعه موردی و فهم مشکلات و راه حل‌های برخاسته از متن و فرهنگ جامعه آغاز می‌شود، نهایتاً ما را به الزامات خاصی می‌رساند که برای دیگرانی هم که در شرایط مشابه قرار می‌گیرند، صادق است.

هر دو شیوه فوق، به رغم مزایا، نقایصی نیز دارند. توجه به کلیات و حرکت از قواعد کلی به سوی امور جزئی، در مقام عمل، همیشه پاسخگو نیست؛ این مشکل که به شکاف بین عمل و نظریه معروف است، بدین معناست که به‌صرف آگاهی از اصول کلی و یا معیارهای هنجاری، به راحتی نمی‌توان تشخیص داد که چگونه باید عمل کرد.

از این رو پیشنهاد می‌شود که در این موارد، قدری هنجارها و احکام را جزئی کنیم تا بتوانیم مورد خاص فعلی را تحت پوشش آن قرار دهیم. در این فرآیند، لازم است باورها و آگاهی‌های خود را، نسبت به اوضاع و احوال و شرایط مسأله مورد نظر،



انتظارات فرهنگی، احکام و قوانین قبلی که به نحوی با مسأله فوق در ارتباطند و ... افزایش دهیم. به همین دلیل، قضاوت درباره سقط جنین، با آنکه مطمئن هستیم که قتل، به لحاظ اخلاقی خطاست و به ظاهر، سقط جنین به معنای کشتن یک موجود زنده است، بدین راحتی نیست. پزشکان و فیلسوفان در این باره، پیش از صدور حکم، به تحلیل شرایط جنین، ماهیت انسان، بررسی اصول مرتبط با حرمت انسان، خود مختاری مادر و... می‌پردازند و پس از آن، براساس نظریه‌های هنجاری و اصول مطرح، قضاوت می‌کنند.

مشکل دیگری که معمولاً این شیوه با آن مواجه است، پایان ناپذیری توجیهات عقلانی است که در ارتباط با برتری یکی از اصول یا معیارهای اخلاقی ارائه شده است؛ عدم توافق فیلسوفان درباره نظریه‌ها و معیارهای اخلاقی، احتمال ناموجه بودن آن نظریه‌ها و یا نا آگاهی فیلسوفان نسبت به نظریه‌های رقیب را افزایش می‌دهد.

شیوه دوم، به دلیل آنکه هیچ معیاری را برای تعیین روش موجهی ارائه نکرده است که از طریق آن بتوان مانع ورود موارد نامرتبب گردید و یا از غفلت از موارد مرتبط پرهیز کرد، پیامدهایی را به دنبال دارد که در مجموع این احتمال را تقویت می‌کند که بدون لحاظ هنجارها و معیارهای کلی اخلاقی، از توان قضاوت و تصمیم‌گیری اخلاقی برخوردار نیستیم. ناموجه بودن تصمیمات توافقی که نتیجه قرارداد یا توافقات اجتماعی است، به انضمام احتمال وجود تعارض بین تصمیمات به ظاهر صحیح اخلاقی و نامعین بودن مجموعه شرایطی که بتواند دو موقعیت را مشابه یکدیگر سازد، از جمله آن پیامدهاست. علاوه بر اینکه نقش فیلسوفان اخلاق در اینجا به تحلیل اخلاق حرفه‌ای و نزاع در باره تکنیک‌ها تحلیل می‌رود، و آنها دیگر قادر نیستند تا به ارائه یک حکم کلی اخلاقی بپردازند. چرا که در این صورت، نظریه‌های هنجاری به کنار می‌روند یا صرفاً به عنوان فهرستی از دیدگاه‌های اخلاقی موجه ارائه می‌شوند.

ناکافی بودن دو شیوه مذکور، برای استدلال اخلاقی، در حوزه اخلاق کاربردی، شیوه سوم را پیشنهاد می‌کند که به شیوه تعادل متأملانه یا انسجام معروف است؛ این

شیوه، به گونه‌ای ترکیبی است از دو روش قبلی، که در آن هم موارد جزئی لحاظ شده است، هم از اصول کلی غفلت نشده است؛ (همان، ۱۰) اما به این صورت که هربخش این کار را گروهی برعهده می‌گیرند که هم توان بهره‌برداری بیشتری از آن دارند، هم نسبت به آن آگاهی فزونتری دارند؛ در این شیوه، متخصصان به توصیف موقعیت جزئی می‌پردازند و فیلسوفان، براساس نظریه‌ها و اصول کلی اخلاقی، با تحلیل موقعیت‌ها و انطباق آنها بر اصول کلی، درصدد ارائه راه حل برمی‌آیند؛ این شیوه نسبت به دو روش پیشین، از مزایای بسیاری برخوردار است؛ اما این دو گروه واقعاً تا چه حد در این امر موفق می‌شوند باید به موضوعاتی که ذیل اخلاق کاربردی واقع شده‌اند مراجعه کرد.

گرون<sup>۱</sup> سه شیوه را در حوزه اخلاق کاربردی مطرح می‌کند که با توجه به توضیحات وی، هر سه به اخلاق حرفه‌ای برمی‌گردد. که با عناوین روش‌های فرمانهای قانونی، بررسی موردی و تحلیل سازمانی به آنها اشاره می‌کند. وی در این تحلیل بر اخلاق تجارت تأکید می‌کند.

در شیوه اول فرد در حرکت از کلیات به سوی جزئیات، مجموعه‌ای از اصول و هنجارهای معتبر در حوزه خاصی از رفتارهای حرفه‌ای در نظر می‌گیرد که این اصول، معمولاً خود بر قالب‌های هنجاری کلی تری از اخلاق اجتماعی مبتنی هستند. نظریه‌های اخلاقی مثل سودگروی، وظیفه‌گروی و ... و باورهای رایج در جامعه، قوانین و نگرش‌های خاصی که از اعمال حرفه‌ای استنتاج می‌شود، از آن جمله‌اند. اخلاق پزشکی، اخلاق سیاسی و بقیه شاخه‌های اخلاق هر کدام با توجه به روابط درونی و عوامل بیرونی تأثیرگذار قوانین ویژه‌ای دارند. فرد با تطبیق این قوانین جزئی بر موقعیت خاص خود، سعی در شناسایی وظیفه خود دارد. (Gerwen, 2002:55-56)

در شیوه دوم که مشابه همان شیوه موردی سنتی است، فرد بدون مراجعه به هیچ قانون کلی اخلاقی یا حرفه‌ای، از تحلیل مورد جزئی که با آن مواجه است، شروع

1. Jef Van Gerwen

می‌کند. و سعی می‌کند به کمک پارادایم‌ها و الگوهایی که در آن حرفه‌ها وجود دارد، بفهمد که اگر دیگران در آن موقعیت قرار داشتند چه می‌کردند. با سرایت این مورد به موارد مشابه، در نهایت به قانونی کلی دست می‌یابیم. وی عناصری را در این عملکرد مهم می‌داند که دو مورد آن از این قرار است:

۱- فرد باید به حقایق مرتبط و شرایطی که پارامترهای یک مورد یا معمای اخلاقی را تعیین می‌کند، آگاهی داشته باشد. وی باید قادر باشد تا شرایط خود را در این مورد، بازسازی کند تا بتواند حدس بزند که از بین حالت‌های بدیل، کدام یک را انتخاب کند.

۲- این حادثه باید از چشم‌انداز یک فاعل خاص توصیف شود، مثلاً یک مدیر، یک فروشنده، یک پزشک و ... به طوری که مخاطبان بتوانند با توجه به ویژگی‌های حرفه‌ای و شرایط فاعل، تصمیمات اخلاقی او را دنبال کنند. (همان، 58-59):

در شیوه سوم که به شیوه اشتراک یا تحلیل سازمانی موسوم است از شیوه‌های پژوهش جامعه‌شناسانه برای رسیدگی به مسأله مورد نظر کمک گرفته می‌شود. درحالی که پیش فرض فرد در این رهیافت این است که نگرش‌های اخلاقی و قضاوت فاعل‌های مشترک، تا حد زیادی به وسیله الگوها و روابط سازمانی و آداب و رسوم آنها شکل می‌گیرد. در اینجا فرد باید ببیند روابط سازمانی و فرهنگ رایج در این نهاد یا سازمان چه اقتضایی دارد. از این رو وی باید نسبت به فرهنگ یا دیگر امور جامعه سازمانی آگاهی داشته باشد. این شیوه نه از نوع شیوه قانونی است که فرد از کلیات شروع می‌کند نه از شیوه موردی که از بحران‌های لحظه‌ای و معماهای فاعل یا نزاع بین گروه‌ها شروع می‌شود، بلکه فرد باید در این باره تحقیقی جامعه‌شناسانه انجام دهد. این شیوه در صورتی موفق است که متفکران اخلاقی به تصمیم‌گیری‌های درون سازمانی دست یابند. (همان، ۶۲)

نویسنده برای هر کدام از این شیوه‌ها نقائص و مزایایی را ذکر می‌کند و با آنکه شیوه سوم را بهترین شیوه می‌داند، اما ضعف آن را در این می‌داند که تنها در یک بافت خاصی موفق است، چرا که هر شرکتی و سازمانی ویژگی‌های خاص خودش را دارد.

(برای مطالعه بیشتر نگاه: همان، ۵۷؛ ۵۹-۶۰؛ ۶۵) اما در مجموع، این شیوه‌ها مبتنی بر این پیش فرضند که اولاً منابع و محتوای اخلاق حرفه‌ای را فقط کدهای حرفه‌ای تشکیل می‌دهند ثانیاً اگر قرار باشد کسی در این رابطه به متخصصان حرفه‌ها برای فهم وظایف کمک کند، بیشتر، جامعه شناسانند تا فیلسوفان، که هر کدام از اینها مشکلات ویژه‌ای را به دنبال دارد.

### چالش‌ها

اخلاق کاربردی با چالش‌های گوناگونی روبروست: برخی از اساس، آن را مبتنی بر خطا دانسته و بعضی دیگر با آنکه آن را به عنوان شاخه‌ای از اخلاق پذیرفته‌اند، مطلقاً منکر هر نوع نظریه اخلاقی شده و موضعی ضد تئوری را اتخاذ کرده‌اند و بسیاری دیگر، به لحاظ محتوایی و روش آن را مورد اعتراض قرار داده‌اند.

کرت بایرز معتقد است که اخلاق کاربردی، حوزه فلسفی را به طور دراماتیک تغییر داده، بی آنکه بتواند هیچ پاسخ مناسبی را برای پرسش‌های خود از فلسفه سنتی جستجو کند. به اعتقاد وی در این نظریه، فلسفه اخلاق، تا حد زیادی سیاسی شده و دیگر به عنوان رشته‌ای که دور از دسترس افراد معمولی است تلقی نمی‌شود، بلکه نتیجه ساختار بشری است. از این رو استدلال اخلاقی، ویژگی کلی خود را از دست داده و بیشتر به سوی پراگماتیسم حرکت می‌کند. (Bayertz, 2002:36)

مک اینتایر ادعا می‌کند که اخلاق کاربردی مبتنی بر خطاست و تنها نتیجه آن این است که از قدرت درونی حرفه‌ها حمایت می‌کند. از نظر وی، اخلاق کاربردی، با اصول نامعینی سر و کار دارد که صاحبان حرفه‌ها تنها به واسطه بحث کردن در باره آنها به اجماع می‌رسند. در حالی که این رشته ادعا می‌کند که از حمایت و پشتیبانی اخلاق سنتی، که بر اصول پایدار مبتنی است، برخوردار است. (Macintyre, 2002:228-241)

آنت بایر که موضعی ضد تئوری اتخاذ می‌کند، استدلال می‌کند که نظریه‌های اخلاقی، بیش از حد، به امور، خوش بینانه نگاه می‌کنند. وی پیشنهاد می‌کند که

فیلسوفان باید اخلاق را به عنوان فعالیتی ببینند که با زندگی واقعی ارتباط دارد نه یک بازی عقلانی صوری که نظریه‌های اخلاقی به آن مبتلا هستند. (Baier,2002:170-171)

گذشته از ایراداتی که کل حوزه اخلاق کاربردی را مورد سؤال قرار داده‌اند، بقیه بر نقطه ضعف‌های جزئی تأکید دارد که از سوی کسانی مطرح شده که اخلاق کاربردی را به عنوان شاخه‌ای از اخلاق یا فلسفه عملی پذیرفته‌اند؛ در حالی که برخی ناظر به کاربرد و عملکرد آن، به لحاظ محتوا و روش است و بعضی مشکلات، ناظر به معضلات فرا اخلاقی است که این شاخه را نیز دربر می‌گیرد.

در اینجا سعی بر این است تا برخی از مهم‌ترین مشکلات مطرح را در روش، محتوا و معضلات فرا اخلاقی مورد بحث و بررسی قرار دهیم. تردید در موجه بودن اخلاق کاربردی، به عنوان شاخه‌ای فلسفی یا حداقل شاخه‌ای متمایز از دو شاخه فرا اخلاق و هنجاری، از دیگر ایراداتی است که به آن پرداخته شده است.

#### ۱. تردید در توجیه اخلاق کاربردی

شاید این مشکل از جهاتی مهم‌تر از دیگر معضلاتی باشد که در حوزه اخلاق کاربردی مطرح شده است؛ و از جهتی می‌توان آن را پیامد مدل‌ها و گونه‌های متفاوت استدلالی تلقی کرد که به عنوان روش از آن تعبیر شد.

در نظر این گروه، فیلسوفان کاربردی، ظاهراً، همان کاری را انجام می‌دهند که دیگر فیلسوفان در دیگر شاخه‌های فلسفی انجام می‌دادند. آنها مفاهیم بکار رفته در گزاره‌ها را تحلیل می‌کنند؛ مبانی و پیشرفت‌های پنهان در پس دیدگاه‌ها و نظریه‌های اخلاقی خود را ظاهر می‌کنند، پدیده‌های اخلاقی را تبیین می‌کنند، شیوه‌ها و استراتژی‌های گوناگونی را که برای توجیه باورها، خط مشی‌ها و رفتارها به کار رفته به نقد می‌کشند و درصدد دفاع معقولی از دیدگاه‌های اخلاقی خود برمی‌آیند. آنها با به‌کارگیری قالب‌ها و معیارهای اخلاقی سعی می‌کنند تا ادعای اخلاقی موجه را از ناموجه متمایز کنند. این عدم تمایز بین مفاهیم و نظریه‌های هنجاری و اخلاق کاربردی در اکثر ژورنال‌هایی که درباره موضوعات مرتبط با اخلاق کاربردی نگاشته شده، بسیار

محسوس است و باعث تقویت این رویکرد می‌گردد. با همین توجیحات، افرادی مانند بیچامپ<sup>۱</sup> توصیه می‌کنند که تمایز اخلاق کاربردی و نظری با احتیاط صورت گیرد.

## ۲. نقد اخلاق کاربردی به لحاظ روش و محتوا

اگر اصول و نظریه‌های اخلاقی، ابزار اصلی نویسندگان را در اخلاق کاربردی تشکیل دهند، چه به لحاظ محتوا و چه به لحاظ روش، مشکلات عدیده‌ای پیش می‌آید. الف) به کاربرد اصول و معیارهای کلی، برای ارائه راه حل در موقعیت‌های جزئی بی‌فایده است و باعث سطحی شدن و کاهش اعتبار اخلاق کاربردی می‌شود. به گفته کاس<sup>۲</sup>، به کارگیری تئوری‌ها توسط فیلسوفان، باعث شده تا هم موقعیت‌های عینی اخلاقی نادیده گرفته شود، هم آنکه آنها فاعل‌های واقعی اخلاقی را مورد توجه قرار نداده‌اند؛ زیرا، به نظر فیلسوفان، همه فاعل‌های اخلاقی افراد عاقلی هستند که در زمان مواجهه با مشکل، به خوبی می‌توانند براساس نظریه‌های کلی، از عهده تشخیص حکم اخلاقی خود برآیند. (Kass, 2002: 56) مراد کاس این است که این افراد، معمولاً انسان‌های معمولی هستند که نیازمندند تا کسی یا گروهی در زمان برخورد با مشکل، وظیفه اخلاقی آنها را معین کند و در حالی که این برعهده اخلاق کاربردی نهاده شده، متأسفانه این شاخه عملاً نتوانسته است در حل مشکلات، نقش مثبتی ایفا کند. (همان) به همین دلیل، این گرایش در بین برخی فیلسوفان رواج یافته که اخلاق کاربردی با تکیه بر نظریه‌های اخلاقی نمی‌تواند در حل مشکلات، بویژه در باره شاخه‌هایی مثل اخلاق زیستی، تجاری و ... کمک چندانی ارائه کند. تام بیچامپ از جمله فیلسوفانی که در حوزه اخلاق زیستی کار می‌کند، معتقد است که رابطه تنگاتنگ بین اخلاق زیستی و نظریه‌های اخلاقی مشکل است و ممکن است هرآن به جدایی

1 Beauchamp.

2 Kass.

بینجامد. (Beauchamp, 2004: 209)

تیلور، مشکل سطحی بودن و ناتوانی اخلاق کاربردی را در حل مشکلات اخلاقی، لازمه این شاخه علمی نمی‌داند؛ بلکه معلول استفاده غیر فیلسوفانی می‌داند که در زمان برخورد با مشکل، سعی می‌کنند تا از طریق نظریه‌های اخلاقی، راهی برای رهایی بیابند؛ وی نا آگاهی این افراد از نظریه‌ها و حتی نا آشنایی با مفاهیم اخلاقی، که معمولاً مقالات نگارش شده مجلات شاهدهی بر این واقعیت است، را علت این ناتوانی و عامل تعجب برانگیز بودن اخلاق کاربردی می‌داند. (Taylor: 3-4) در نتیجه وی با وجود تصدیق ضعیف بودن و تردید آور بودن فعالیت‌های علمی انجام شده در این حوزه، خود اخلاق عملی را به لحاظ فلسفی، مشکوک نمی‌بیند.

ب) اما با وجود این دفاع، هنوز این مشکل وجود دارد که گذشته از اینکه استفاده صرف از قوانین انتزاعی، الزاماً به نتیجه عملی نمی‌انجامد و به افراد، کمکی در تطبیق معیارهای کلی بر موارد جزئی نمی‌کند، عملکرد فیلسوفان را از این جهت زیر سؤال می‌برد که فیلسوفان، به دلیل عدم ارتباط با مشکلات واقعی، معماهایی بسیار فرضی و دور از واقعیت ابداع می‌کنند و با طرح آنها به عنوان مشکلات واقعی، درصدد پاسخ‌گویی به آنها برمی‌آیند. این مشکل، بویژه در زمینه اخلاق حرفه‌ای که با مسائل خاص و منحصر به فرد هر حرفه سروکار دارد، بیشتر پیش می‌آید. در نظر اینها استفاده صرف فیلسوفان از قوانین انتزاعی، عامل تباهی و فساد اخلاقی نیست، بلکه باعث بی‌ارتباطی اخلاق با زندگی عینی اخلاقی می‌گردد (Baier, 1986: 544-5) که ممکن است نهایتاً به همان پیامد منتهی شود.

بعضی به دفاع از عملکرد فیلسوفان، پرهیز آنها را از ورود به موقعیت‌های جزئی، لازمه ایجاد تمرکز بیشتر و جلوگیری از دخالت عواطف و احساسات در امر تصمیم‌گیری می‌دانند. (Taylor, 6) علاوه بر این که معتقدند فیلسوفان، با این کار چندان از موقعیت‌های جزئی دور نمی‌شوند بلکه آنها، علاوه بر بکارگیری نظریات اخلاقی، با تحلیل مفاهیم و پرداختن به نزاع‌های مربوط به نظریه‌های هنجاری، درصدد تئوریزه

کردن مسائل مهم اخلاقی برمی آیند. مثلاً درکنار نقد و بررسی و مقایسه معیارهای هنجاری، مثل سود گروی و نظریه کانت و ... به تحلیل مفاهیمی مثل خودمختاری و احترام به شرافت انسان‌ها و ... می‌پردازند تا در سایه این گزاره‌ها و اصول اخلاقی و با تطبیق این اصول بر موارد جزئی بتوانند مشکل خود را حل کنند. مراد این است که فیلسوفان، در مقام عمل، صرفاً به نظریه‌های انتزاعی تمسک نمی‌کنند، بلکه بقیه عملکردهای آنها به آنها کمک می‌کند تا بتوانند پاسخی برای مشکلات جزئی پیش آمده بیابند. (همان)

بدین ترتیب مشکل استفاده از قوانین انتزاعی تا حدی حل می‌شود، بویژه آنکه اگر توجه کنیم، محرز می‌گردد که پرسش‌های مطرح در هر حوزه، جز بر پایه نظریه‌های اخلاقی شکل و معنا نمی‌گیرد. بدون چنین مبنایی، نه تنها تصمیمات فرد در موارد جزئی، فاقد توجیه اخلاقی است، بلکه وی قادر نخواهد بود تا بین اصول رقیب اخلاقی که بر پایه نظریه‌های اخلاقی مبتنی‌اند، یکی را برگزیند. مثلاً در سایه نظریه‌های هنجاری است که فرد می‌تواند تعیین کند که اصولی مانند رعایت خودمختاری، شرافت انسانی، عدالت و ... به لحاظ اخلاقی تا چه میزان مهم‌اند. فیلسوفان در ابتدا به تحلیل این اصول و مفاهیم موجود در آنها می‌پردازند تا دلالت‌های آنها را معین کنند، سپس به سراغ نظریه اخلاقی می‌روند تا فرد بتواند بفهمد که اگر در موقعیت خاصی قرار گرفت، چه باید بکند؛ به عبارت دیگر بفهمد لازمه این اصل، در سایه آن نظریه اخلاقی چیست. در این صورت، هنوز این احتمال وجود دارد که فرد قادر نباشد تا معین کند که در هر مورد خاصی چه کاری را باید انجام دهد، اما فهم شایسته مفاهیمی که با آنها سروکار دارد، او را قادر می‌کند تا بفهمد که چه چیزی را باید در موقعیت‌های غیر منتظره انجام دهد، یعنی آنکه مثلاً، خود مختاری چه لوازم عملی دارد. در این موارد، گرچه ممکن است فرد مستقیماً از تئوری استفاده نکند، اما برای توجیه نهایی تأملاتش، باید آنها را به کار گیرد. (همان، ۷)

ج) اگر قرار باشد اصول و نظریه‌های عام را برای حل مشکلات بکار ببریم، لازم



است این‌ها در ابتدا از صورت کلی و انتزاعی خارج شده و نحوه استفاده آنها در بافت و فرهنگ‌های مختلف، مشخص شود؛ در غیر این صورت، آنها تبدیل به راهنمایی‌هایی می‌شوند که تهی و بی‌تأثیرند؛ برای این کار، باید این قوانین و ارزش‌ها را عینی کنیم تا آنها بتوانند به‌طور معناداری عمل را هدایت کنند.

این محدودکردن، صرفاً با تحلیل مفهومی به دست نمی‌آید؛ بلکه باید این‌ها را به‌گونه‌ای با شرایط پیچیده و جدید زندگی سازگار کرد که در موقعیت‌های گوناگون، بتوان با تطبیق آنها بر موارد جزئی، به پاسخ‌های معین و روشنی دست یافت. (Beauchamp, 2003: 13)

اما متأسفانه این عینی‌سازی و سازگاری، کارچندان سهلی نیست و شیوه مشخصی برای انجام این کار وجود ندارد.

### ۳. تنوع نظریه‌ها و حیرت در زمان تصمیم‌گیری

اگر قرار باشد نظریه‌ها و اصول اخلاقی در مواقع گوناگون، برای حل معضلات یا ارزیابی عملکردها استفاده کنیم، به دلیل تنوع این نظریه‌ها چند مشکل را در پیش رو داریم:

الف) هیچ دلیل معینی که مشخص کند چرا بعضی نظریه‌ها در مقام پاسخ‌گویی، مناسب‌تر از بقیه‌اند، وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، معیار واحدی که همگان آن را برای مقایسه و گزینش بهترین نظریه بپذیرند، ارائه نشده است.

ب) اگر همه مردم در باب اینکه کدام رهیافت را به‌کار ببرند، توافق نداشته باشند، چه باید کرد؟ پذیرش دیدگاه‌های مختلف و پاسخ‌های گوناگون مبتنی بر آن، نتیجتاً ما را با مشکل نسبی‌گرایی مواجه می‌کند که از سویی به دلیل پیامدهای ناگواری که به دنبال دارد، پذیرفتنی نیست، از سوی دیگر، واقعیت‌های اخلاقی و وجود ارزش‌های ثابت و یکسان، احتمال نسبی‌گرایی و امکان مقبولیت دیدگاه‌های مختلف را نفی می‌کند.

ج) اگر بپذیریم که هر فردی، برپایه دیدگاه اخلاقی خود و استدلال، تشخیص یا

ذوق و سلیقه فردی، در موقعیت‌های گوناگون تصمیم می‌گیرد چه کاری را انجام دهد، دیگر توصیه به دیگران مفید نیست و هیچ‌کس نمی‌تواند برای دیگران مشخص کند که در موقعیت‌های مشابه این حکم صادق است؛ علاوه بر این، انکار وجود متخصصان اخلاقی که بتوانند دیگران را در انجام کارها راهنمایی کنند، باعث بی‌معنا شدن توصیه‌های اخلاقی فیلسوفان، در اخلاق کاربردی می‌گردد. (Dare, 2002: 8-27)

#### ۴. مبهم بودن منابع و فاعل شناسایی

اخلاق کاربردی درباره اینکه اصول اخلاقی چگونه فهمیدنی هستند و بر اساس چه منبعی قابل استخراج‌اند، چیزی نمی‌گوید. آیا آنها صرفاً بر مبنای عقل تنظیم می‌شوند یا منابعی دیگر مانند احساس و عاطفه، فرهنگ و جامعه و ... نیز در این فهم و استخراج دخالت دارند.

به هین دلیل ویتیک<sup>۱</sup> معتقد است با توجه به نامعین بودن این امور، و عدم آگاهی فیلسوفان از موقعیت‌های عینی، مشکلاتی که متخصصان باید درباره آن تأمل کنند و تفاوت مشکلات حرفه‌ها و متغیر بودن آن به دلیل تغییر شرایط اجتماعی، علمی و فرهنگی، فیلسوفان در موقعیتی نیستند تا این مسائل را بفهمند.

از این رو وی ترجیح می‌دهد که صرفاً متخصصان حرفه‌ها، وظیفه شناسایی کدهای اخلاق حرفه‌ای را عهده دار شوند. (Whitbeck, 2004: 7)

در مقابل، گروهی دیگر از فیلسوفان معتقدند که اگر صاحبان حرف و شاغلین به تنهایی و بدون مشاوره با فیلسوفان و اهمیت دادن به روش‌های فلسفی، قصد نوشتن کدهای اخلاقی را داشته باشند، خطر احتمال خطا در تشخیص کدها و ضعیف بودن آنها، افزایش می‌یابد و امکان دارد که به ندرت به واسطه این کدها، عمل صحیحی انجام گیرد. (Taylor: 8)

1 Withbeck

## نتیجه

در این مقاله دیدگاه‌های مختلفی در باره اخلاق کاربردی مطرح شد. گروهی در توجیه و تأیید آن سخن گفتند و گروهی دیگر در نقد آن. برخی سعی کردند آن را از دیگر شاخه‌های اخلاق متمایز کنند و بعضی دیگر در صدد برآمدند تا با انکار این تمایز، هویت آن را زیر سؤال ببرند.

اما از مجموع مطالب فوق می‌توان دریافت که اخلاق کاربردی را چه شاخه‌ای مستقل از دیگر شاخه‌های اخلاق بدانیم که وظیفه مستقلی را بر عهده دارد و چه آن را جنبه کاربردی نظریه‌های اخلاقی تلقی کنیم و قائل شویم که نظریه‌ها از جهت ارائه معیار، ذیل نظریه‌های هنجاری قرار می‌گیرند و از جهت کاربردشان در مسائل جزئی و کلی، کاربردی نامیده می‌شوند، مسلم است که فیلسوفان و متخصصان، حتی مردم عادی، به دلایل گوناگون، نیازمند توجه به نحوه کاربردی کردن اخلاق در زندگی خود هستند. این اختلاف، یعنی پذیرش تمایز و استقلال آن یا عدم پذیرش اینها، گرچه می‌تواند نتایج و پیامدهای متفاوتی را به لحاظ نظری در پی داشته باشد، به نظر نمی‌رسد عملاً تفاوتی را از این حیث ایجاد کند.

در باره ماهیت اخلاق کاربردی نیز اتفاق نظری وجود نداشت. اما به نظر می‌رسد برداشت‌های مختلف متفکران از ماهیت اخلاق کاربردی، بیش از آنکه نشانگر دقت نظر آنها در این باب باشد، حکایت از تمرکز آنها بر جنبه‌ای خاص و غفلت از وظایف دیگر این شاخه دارد که احتمالاً ناشی از نیازهای متفاوت آنها، در زمان استفاده از نظریه‌های اخلاقی است. اگر ارزیابی عملکردها را در نگاه کسانی وظیفه اصلی اخلاق کاربردی بدانیم که از ظلم و بی‌عدالتی و رفتارهای نادرست و قوانین ضد اخلاقی حرفه‌ای موجود در ادارات، نهادها، سازمانها و حتی در روابط شخصی و جمعی به ستوه آمده‌اند، دو رویکرد دیگر را می‌توان مورد توجه کسانی دانست که با نگاهی مثبت‌تر، در صدد شناخت وظایف خود برآمده‌اند یا به دنبال راهی برای رهایی از معضلاتی که با آن مواجه شده‌اند هستند. از این رو در این نوشتار، منطقی‌تر و

موجه‌تر دیده شد که هر سه نوع رویکرد، یعنی شناسایی هنجارها، حل مشکلات جزئی و ارزیابی عملکردها، در تمام حوزه‌های حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای، جزو وظایف اخلاق کاربردی دیده شود. هرچند اولاً لازم نیست هر سه رویکرد، در مورد یک موضوع خاص صدق کند، ثانیاً قرار نیست هر سه رویکرد با هم، در همه زمان‌ها اجرا گردد. اما اگر قرار باشد از بین سه رهیافت مذکور، یکی به عنوان زمینه و هدایت کننده دیگر وظایف تلقی شود، بهتر آن است که برخورد با معضلات نوعی اخلاقی، زمینه ساز هر سه رویکرد محسوب شود. به این معنا که مشکلات جزئی و عینی یا فضای مملو از معضلات اخلاقی، و یا ناآگاهی گسترده نسبت به وظایف اخلاقی، فرد را با نوعی معضل روبرو کند که وی ضرورت سنجش و ارتقاء فهم اخلاقی را احساس کند.

به هر حال ماهیت اخلاق کاربردی را چه به صورت جامع و ترکیبی از سه وظیفه بدانیم، چه فقط بر یک جنبه تمرکز کنیم، با قدری تأمل در باره نحوه کاربردی کردن اخلاق و رسیدن به نتیجه مطلوب، مشخص می‌شود که نه فیلسوفان و نه متخصصان، هیچ کدام به تنهایی قادر به اجرای هیچ کدام از وظایف اخلاق کاربردی نیستند. ارزیابی، حل مشکل و شناسایی هنجارهای جزئی، علاوه بر آشنایی با نظریه‌ها و مفاهیم اخلاقی، و نحوه استدلال یا توجیه اخلاقی، نیازمند متخصصانی است که نسبت به واقعیت‌های جزئی آن حرفه یا موضوع خاص، اطلاعات شایسته‌ای داشته باشند. این امر نه تنها در شاخه‌های اخلاق حرفه‌ای، درباره پزشکان، تجار، مهندسان، حقوقدانان، سیاستمداران، مدیران نهادهای دولتی و غیر دولتی و ... صادق است، بلکه در اخلاق مربوط به زنان و مردان نیز باید افرادی که به تفاوت‌های جنسی یا جنسیتی و ویژگی‌های روانی، شناختی و رفتاری این دو جنس آشنایی داشته باشند، به فیلسوفان در تصمیم‌گیری و داوری کمک کنند. در این صورت، روان‌شناسان، جامعه‌شناسان، زیست‌شناسان و دیگر متخصصان نیز، به تناسب موضوع، در کنار متخصصان حرفه‌ای به یاری فیلسوفان می‌شتابند. متخصصان به تبیین واقعیات و تحلیل مفاهیم موجود در واقعیات می‌پردازند و فیلسوفان با تحلیل مفاهیم، اصول و نظریه‌های اخلاقی مرتبط با

آن موضوع، سعی می‌کنند به نتیجه مطلوبی دست پیدا کنند. طبیعی است با توجه به این پیش فرض، باید کدهای اخلاق حرفه‌ای و غیر حرفه‌ای، در کنار نظریه‌ها و هنجارهای اخلاقی مستنتج از نظریه‌ها، مورد توجه قرار گیرند مفیدتر و کارآمدتر در اعمال شیوه‌ها این است که به جای آنکه فیلسوفان از ابتدا، به طور کلی و سریع به استدلال‌های صرفاً نظری بپردازند، سعی کنند تا پس از آگاهی از جزئیات و حتی توجیهات و تبیین‌های علمی به این کار مبادرت ورزند. به هر حال به گفته سینگر، گرچه متخصصان اخلاقی، حکیمان یا قدیسانی نیستند که به واسطه بصیرت اخلاقی، حقایق اخلاقی را درک کنند اما به هر حال، وجود آنها برای حل مشکلات و ارزیابی، قطعاً مفید و ضروری است. در یک نگاه کلی، به رغم همه مشکلات و تردیدهایی که ارائه شده است، بی شک در دنیای پیچیده امروزی، با توجه به گسترش معضلات اخلاقی، اخلاق کاربردی به عنوان رشته‌ای که مستقلاً به ارزیابی عملکردهای افراد، سازمان‌ها، نهادهای دولتی و غیر دولتی و صاحبان حرفه‌ها و بررسی مشکلات اخلاقی می‌پردازد، به رغم همه نواقص، ارزشمند و توجه به آن شایان اهمیت است، هر چند هنوز برای تحقق اهداف آن باید تلاش بسیار کرد.

#### فهرست منابع

- 1- Baier, A., (1986), "Extending the Limits of Moral Theory", *The Journal of Philosophy*, **83(10)**., 538-545
- 2-----,-----, Baier a., (2002), " Trust and distrust of Moral Theorists", *Applied Ethics, critical Concepts in Philosophy*, eds. Chadwick R., Schroeder D., ( London and Ney York, Routledge,) vol. 1, pp. 169-181
- 3- Bayertz K. (2002), " Self- enlightenment of Applied Ethics", *Applied Ethics, critical Concepts in Philosophy*, eds. Chadwick R., Schroeder D., ( London and Ney York, Routledge,) vol. 1, pp. 36-53
- 4- Beauchamp Tom L.,( 2003 ), "The Nature of applied Ethics", *A Companion to applied Ethics* , R. G. (Raymond Gillespie) Frey, Christopher Heath Wellman , ( New York, oxford,) pp. 1- 33
- 5- Tom L. Beauchamp, Ruth Faden, R. Jay Wallace, and LeRoy Walters,(1984), *Syllabus Informed Consent seminar*, , eds. ... Tom L. Beauchamp and James

- F. Childress, Principles of Biomedical
- 6- -----,(2004), “Does Ethical Theory have a Future in Bioethics?”  
**Journal of Law, Medicine and Ethics**, 32
- 7-Bedau, Hugo A., “Applied Ethics”, **The Encyclopedia of Ethics**, ed. Becker,  
vol.1, pp.81-4
- 8- Bok S. , (1998), “ Introduction to Practical Ethics, Practical Ethics, **A Collection  
of Addresses & Essays**, ( New York, oxford,), pp. III- XIX
- 9-Dare, T. ,(2002), “ Applied Ethics, Challenges to”, **Applied Ethics, critical  
Concepts in Philosophy**, eds. Chadwick R., Schroeder D., ( London and Ney  
York, Routledge) vol. 1, pp.23-36
- 10-Edel , A., Flower E., Oconnor Finbarr W., (1994) **Critique of Applied Ethics:  
Reflections and Recommendations** , ( Philadelphia: temple University press)
- 11- Fieser J., (2006), Applied Ethics, **The Internet Encyclopedia of Philosophy**..
- 12- Gerwen Jef v., ,( 2002 ), “ Three Methods in Applied Ethics: a Critical Review”,  
**Applied Ethics, critical Concepts in Philosophy**, eds. Chadwick R., Schroeder  
D., ( London and Ney York, Routledge) vol. 1, pp. 55-69
- 13- Kass, Leon R. ,( 2002), **Life, Liberty and the defense of Dignity : the  
Challenge for Bioethics** f ( Sanfrancisco Encounter Books), 65
- 14- Macintyre A., ( 2002), “ Does Applied Ethics Rest on a Mistake?”, **Applied  
Ethics, critical Concepts in Philosophy**, eds. Chadwick R., Schroeder D., (   
London and Ney York, Routledge) vol. 1, pp. 228-243
- 15- Noble , cherly N., Singer P., (1982), “Ethics and experts”, **The Hastings Center  
Report**, vol.12,no.3, ,pp.7-15
- 16-Sidgwick H.,(1998), Practical Ethics, A Collection of Addresses & Essays, (New  
York, oxford,),
- 17- Taylor, J. S., “The Future of Practical Philosophy”,  
[www.aspcp.org/ijpp/TaylorFuture.pdf](http://www.aspcp.org/ijpp/TaylorFuture.pdf)
- 18- Whitbeck, C., (2004), “Investigating Professional Responsibility”, **Techno:  
Society and Technology**, , vol.8, n.1